

نگاهی به سیر و سلوک ادبی

مرتضی امیری اسفندقه

شاعری باشکوه

| رضا اسماعیلی |



کلمات هم با آغوش باز او را می‌پذیرند. معاصر بودن نیز چیزی جز این نیست. باید با کلمات روراست باشی تا آیینگی تو را روایت کنند و در نگاه دیگران بدرخشی. اسفندقه این نکته را بخوبی دریافته است و با زبان، بدون واسطه به گفتمان می‌نشیند. از همین رو است که شعرش بر دل می‌نشیند و رنگ جاودانگی می‌گیرد.

اسفندقه براستی و درستستی دریافته است که شعر فاخر و تجملی - با تعریفی که قدما از آن ارائه داده‌اند - با روح زمانه ما سازگار نیست. مردم زمانه ما از شاعری که خود را معاصر می‌داند شعری را طلب می‌کنند که آینه تمام‌نمای شادی‌ها، غم‌ها و دغدغه‌های آنان باشد؛ شعری که زندگی است. مردم روزگار ما از شاعر معاصر شعری را می‌خواهند که ردپای روشن حضور خویش را در آن ببینند و بخوبی لمس کنند. امروز دیگر سرودن شعری که از حضور مردم خالی است - هر چند به انواع و اقسام آرایه‌های زبانی نیز آراسته باشد - قابل قبول و دفاع نیست و مردم به سینه چنین اشعاری دست رد می‌زنند، چنانکه بنیانگذار شعر نو (نیما) نیز در نامه‌ای با تاکید بر این دقیقه گفته است:

«...پیروی به طرز صنعت قدما در نظر من تحقیری است که به روح خودمان وارد بی‌آوریم. طریقه‌ای است که زبان را لال می‌کند، به الفاظ جمال مصنوعی می‌دهد که این نیز به واسطه عادت است ولی فکر را مقید نگاه می‌دارد.»^(۱)

آری! پرهیز و فاصله گرفتن از زبان فاخر و آرکاییک و نزدیکی به زبان مردم، نیاز امروز شعر ما است و این نظری است که «محمدعلی بهمنی» غزلسرای نیمایی روزگار ما نیز بر آن مهر تأیید می‌زند:

«روزگار مسا دیگر روزگار زبان فاخر نیست! ما نمی‌توانیم در این عصر پر دغدغه به مانند خاقانی یا زبان شعرایی مثل او بنویسیم! زندگی امروز ما با پیچیدگی و دغدغه‌های فراوانی روبرو است که راهی نداریم جز آن که به سادگی پناه بریم. شعر هم مانند زندگی از این قاعده مستثنا نیست. مسیر هنر رو به پیچیدگی است اما هنرمند باید بیان هنری خود را روزبه‌روز ساده‌تر کند.»^(۲)

علاوه بر سادگی و بی‌تکلفی، اسفندقه شاعری «مخاطب‌اندیش» است. معاصر بودن او نیز مرسوم و مدیون این ویژگی است و اینکه او در شعر، خرچش را از مردم جدا نکرده است. شاعر، خود را وامدار مردم می‌داند و با لهجه مردم شعر می‌گوید. از همین رو، دغدغه‌های مردم، جانمایه تمام شعرهای او است، چنانکه در ابیات زیر که برشی از یک قصیده بلند است، از «وطن‌دوستی» خود رونمایی کرده است که دغدغه مقدس تمام مردم است:

در آسمان آبی میهن پرندهام
 آن طوقی‌ام که کهنه هر بوم و بر نبود
 غیر از وطن نبود مرا بال و پر مباد
 غیر از وطن مباد مرا بال و پر، نبود
 شرمنده مزار شهیدان میهنم
 چشمم کجا که نام وطن رفت و تر نبود
 آه ای وطن، وطن، وطن آه ای وطن، وطن!
 غیر از تو با کسی دل من همسفر نبود
 با من به غیر دوست تو، همنفس نشد
 از من به غیر دشمن تو، برحذر نبود
 نامی به غیر نام توام بر زبان نرفت
 نقشی به غیر نقش توام در نظر نبود
 با چاه، هیچ فرق نمی‌کرد راه، آه!

در پیش پا چراغ تو روشن اگر نبود
 در پیشگاه روشن نام بلند تو
 نوری نداشت شمس و بخوبی قمر نبود
 پاینده بود نام تو پاینده باد هم
 نامی که هیچ نام، از این نام سر نبود

■ **اسفندقه و شعر آیینی**

اسفندقه به عنوان شاعری روشن‌اندیش و دین‌آگاه بر این دقیقه وقوف دارد که اسلام حاصل جمع «تعبد» و «تعقل» است. از این منظر، محصول حیات مؤمنانه، باید یک زندگی عالمانه باشد نه یک زندگی جاهلانه و زمانی این مهم محقق خواهد شد که آبخشور ایمان ما «معرفت دینی» باشد، زیرا «تعبد» و «تعقل» در اسلام با هم قرین و همنشین‌اند. از این رو، شعرهای آیینی‌اش محصول همزیستی خجسته‌تعبد و تعقل است؛ تأمل و تعقل و تأکید بر این نکته که اکسیر معرفت «ایمان» ما را به «عمل صالح» تبدیل می‌کند. حال اگر واقعا بر آن سر و سوداییم که شعرمان مصداق «عمل صالح» باشد، تکلیف روشن است. برای تحقق این مهم، باید به دنبال مجاهدت علمی برای معرفت‌اندوزی باشیم.

اسفندقه با عصای مراقبه و محاسبه در وادی شعر آیینی گام برمی‌دارد. او خوب می‌داند که ستایش بزرگان دین، ادب و آداب دارد و نباید در این وادی بی‌مدد معرفت دینی گام برداشت. شاعر بر این اعتقاد باور است که هر واژه‌ای شایستگی راه یافتن به ساحت شعر آیینی را ندارد و نباید بزرگان دین را با واژگانی که بوی تفرعن می‌دهند ستود.

مرتضی امیری‌اسفندقه در مصاحبه‌ای قابل تامل و خواندنی با پایگاه خبری حوزه هنری، از ادب و آداب ستایشگری برای خاندان رسالت گفته است که بازخوانی فرازهایی از آن خالی از لطف نیست:

«... شاعر در عین رضایت به تقدیر الهی گاهی هم ناراضی است. ناراضی به آنچه که خلاف واقع امامت، خیرد، دانایی و کمال قرار دارد. شاعر آنجا که خلاف منظور نظر ائمه است برمی‌خیزد و قیام می‌کند، او معترض است. شاعر اعتراض دارد به آنچه که باید باشد اما نیست... باید بدانیم که امام شخص نیست، بلکه از شخصی بسیار گسترده‌تر است؛ امام یک فرهنگ و فکر است. وقتی از امام حرف می‌زنیم، از یک فرهنگ حرف می‌زنیم. وقتی شعری برای امام می‌گوییم، برای یک پادشاه و خان و امپراتور شعر نمی‌گوییم. امام شاه نیست؛ به این معانی امروز امام خود آسمان است، راه اتصال انسان به آسمان است. فرهنگ و دانایی در اوج انسان، در اوج انسان معتدل، انسانی که شایستگی دارد مسجود ملائک باشد؛ انسان صاف و یکرنگ، یکدست و یکراست. شاعر وقتی از تاج و پادشاهی امام حرف می‌زند، منظور تاج و تخت و وسایل پیش پا افتاده و مضحک اینچنینی نیست، بلکه صحبت از تاج انسانیت، شرف، شکوه، تاج امامت و ولایت و واژه‌هایی پاک و پاکیزه است. در اینجا شاعر، هم راضی است و هم معترض به زیاده‌خواهی جامعه انسانی و مسائلی که نظم را به هم زده است.»^(۳)

نکته مورد اشاره اسفندقه نکته مهمی است که پیش از این در قالب مقاله‌ای با عنوان «واژه‌شناسی» شعر آیینی به صورت مبسوط به آن پرداخته‌ام. اعتراض مؤدبانه شاعر نیز به کاربرد واژه «شاه» در این مصاحبه، اعتراضی معقول و مقبول و مطابق با آموزه‌های اصیل دینی است.

رهبر حکیم انقلاب نیز در کتاب «شب ظلمانی

شاهنشاهی»^(۴) که دربردارنده مجموعه‌ای از بیانات ایشان درباره حکومت‌های پادشاهی در ایران است - در سال ۱۳۹۵ توسط انتشارات انقلاب اسلامی منتشر شده است- با تأکید بر این دقیقه که نظام اسلامی بر پایه «امامت» و «ولایت» استوار است و در قرآن نیز برای پیشوایی که مردم را به سوی خدا هدایت می‌کردند، واژه «امام» به کار رفته است، با اشاره به تقابل ماهوی «امامت» و «سلطنت» و ضدیت ذاتی این ۲ واژه با هم می‌فرماید: «امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی مردم؛ اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم.»^(۵)

با عنایت به دقیقه‌ای که مقام معظم رهبری براستی و درستی به آن اشاره کرده‌اند، شایسته است بعد از این به منظور رعایت ادب کلام و حفظ شأن بزرگان دینی - همچنان که اسفندقه نیز بر آن تأکید کرده است - از خطاب این ذوات مقدس با عناوین شبهه‌برانگیزی چون «شاه و پادشاه و شاهنشاه» بپرهیزیم، زیرا مخاطب قرار دادن خاندان رسالت علیهم‌السلام با عناوین مورد اشاره، به این معناست که ما همچنان برای «شاه» که یک مقام اعتباری و دنیایی است، شأنی بسیار بالاتر و بالاتر از «امام» که یک مقام الهی و معنوی است قائل شده‌ایم که چنین امری - به صورت خواسته یا ناخواسته - نوعی وهن و اسائه ادب به ساحت ملکوتی آن اسوه‌های حسنه محسوب می‌شود.

حاکمان مردمی نیز در طول تاریخ از قرار گرفتن پیشوند «شاه» در کنار نام‌شان سر برمی‌تافتند. برای مثال کریم‌خان زند بعد از به قدرت رسیدن - برخلاف سنت شاهان پیشین - برای آنکه در میان مردم محبوبیت و مقبولیت بیشتری پیدا کند، با امتناع از تاج‌گذاری و با هوشمندی تمام، خود را «وکیل الرعایا» نامید و هرگز اجازه نداد او را «شاه کریم‌خان زند» بنامند، چون خوب می‌دانست که شاه در چشم و دل ملت ایران عنصری مغفور و مطرود و نماد ظلم و ستم و درنده‌خویی است. حال سؤال اینجاست: ما چگونه می‌توانیم واژه‌ای را که نماد زشتی و پلشتی و تداعی‌کننده بدترین و جنایتکارترین حاکمان روی زمین است، تظہیر کنیم و این واژه سیاه و چرکین را برای صالح‌ترین و مقدس‌ترین انسان‌ها به کار ببریم؟ آیا می‌توانید انسان صالحی را «دیو» بنامید و در مقام توجیه بگویید منظور من دیو خوب و پاسوریزه است؟! باور چنین چیزی «اجتماع ضدین» و امری غیرممکن و محال است که با عقل سازگار ندارد. درست مثل جمع «روز و شب» و «سیاه و سفید».

وقتی خداوند خطاب پیامبران الهی را با چنین عناوینی جایز نمی‌داند، من به عنوان شاعر آیینی چگونه به خود اجازه می‌دهم که خارج از دایره اراده الهی، سنت نبوی و آموزه‌های دینی حرکت کنم و با مجوز خویش تاج شاهی و پادشاهی را بر سر پیامبران الهی و بزرگان دینی بگذارم؟! و صالح‌ترین و مقدس‌ترین انسان‌ها را «شاه تاج‌دار» بنامم یا لشکری بی‌شمار از غلامان و کنیزان؟! بگذریم...

حسن ختام این گفتار را به بازخوانی غزلی مهدوی از اسفندقه اختصاص می‌دهم و با آرزوی درخشش‌های بیشتر برای او، رشته سخن را کوتاه می‌کنم:

فروغ‌بخش شب انتظار، آمدنی است
 رفیق، آمدنی، غمگسار، آمدنی است
 به خاک کوجه دیدار، آب می‌باشند
 بخوان ترانه، بزن تار، یار، آمدنی است
 ببین چگونه قناری ز شوق می‌لرزد!
 مرس از شب یلدا، بهار، آمدنی است
 صدای شیبه اسب ظهور می‌آید
 خیر دهد به یاران: سوار، آمدنی است
 بس است هر چه پلنگان به ماه خیره شدند
 یگانه فاتح این کوهسار، آمدنی است.^(۶)

■ **پانوشته:**

۱- مرتضی امیری‌اسفندقه، **کوار، تکا، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۵۸ و ۵۹**

۲- **بوشیچ، شرآکیم، نامه‌های نیما، نگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۰۴**

۳- **مششتافی‌نیا، هاله، این خانه واژه‌های نسوزی دارد (مصاحبه با محمدعلی بهمنی)**، مجله شعر، شماره ۳۲، تابستان ۱۳۸۲، ص ۶۴

۴- **پایگاه خبری حوزه هنری** <http://sourehonar.ir/content/news/4709>

۵- **اصغر مددی، شب ظلمانی شاهنشاهی، برگرفته از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره حکومت‌های پادشاهی ایران، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵**

۶- **بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۲۶ فروردین ۱۳۷۹**

۷- **مرتضی امیری‌اسفندقه، کوار، تکا، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۷۴**

نگاه

نقدی بر مجموعه شعر «عقاب چگونه می‌میرد»

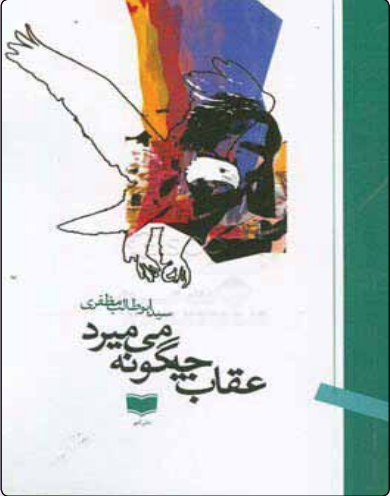
سروده سیدابوطالب مظفری

حماسه و شهود

| **حمیدرضا شکارسری** |

هنر و ادبیات حاصل تخیل است اما تخیل که فراواقعیت‌ها را به تصویر می‌کشد و عینیت می‌بخشد لزوماً ضدواقعیت نیست. فراواقعیت‌ها در کنار واقعیت‌ها قرار می‌گیرند و اتفاقاً به خاطر تباین و تفاوت با واقعیت‌ها، آنها را پررنگ‌تر نشان می‌دهند. کنتراست میان واقعیت‌ها و فراواقعیت‌های هنری، موجب روشنتری مخاطب آثار هنری می‌شود بدون آنکه به تحلیل علمی واقعیت‌ها بنشینند و از این رو هنر و ادبیات با شهود مرتبط می‌شود؛ وقوف بر حقایقی از راه دل و احساس بدون دخالت عقل و استدلالات عقلانی، شاید بتوان اعتقاد به برتری هنر بر تاریخ را که از اعتقادات «ارسطو» به دست می‌آید، به همین مساله مرتبط دانست.

«عقاب چگونه می‌میرد» گزیده‌ای از سروده‌های «سیدابوطالب مظفری» است که مخاطب را حتی فارغ از تحلیل و تفسیرهای سیاسی به حقایقی مشرف می‌سازد که امروزه در سرگذشت تلخی که بر مردم مظلوم افغانستان می‌رود، دیده می‌شود.



مادر، سلام! ما همه‌گی ناخلف شدیم
 در قحطسال عاطفه‌هامان تلف شدیم
 مادر، سلام! طفل تو دیگر بزرگ شد
 اما دروغ، کودک ناز تو گرگ شد
 مادر! اسیر وحشت چادو شدیم ما
 چشمی گزید و یک‌سره بدخو شدیم ما
 انگار مظفری حال آینده سرزمین خود را در همان «حال» جاری در ۲-۳ دهه گذشته دیده و پیش‌بینی کرده است. شعری پر از هراس و تلخی و بدطالعی که البته با بیانی سخته و آرکاییک و باستان‌گرا، بر بستری از حماسه شکل می‌گیرد؛ حماسه‌ای که باید قاعدتاً امیدبخش و نویدبخش پیروزی و سعادت باشد اما بیشن عمیق شاعر که چیزی جز سیاهی ابدار و فلاکت را در افق‌های پیش رو نمی‌بیند، همین لحن حماسی را مایوس و نومید و تاریک ترسیم می‌کند. این حضور همزمان حماسه و یأس ویژگی شعرهای مظفری است که نگارنده را به یاد شعرهای «آخوان ثالث» می‌اندازد:

پای این گهواره می‌گرید جرس
 موسم لالایی زخم است و بس
 باز چشمی را هراسان دیدهام
 خواب‌هایی بس پریشان دیدهام
 باز می‌بینم که بر شاخ درخت
 سنگ می‌روید ز باغستان بخت
 این نوع لحن و بیان تقریباً در تمام شعرهای این مجموعه عمومی است و چنان عمومی است که حتی در تغزل‌ها و عاشقانه‌سرایی‌های کم‌شمار کتاب نیز سر و کله‌اش پیدا می‌شود:

خواهم تو را ای ماه و می‌آرم به چنگ امشب
 شور شکاری تازه دارد این پلنگ امشب
 دیشب ربود از آخورش رخس غرورم را
 باید بگردم کوه‌ها را با تفنگ امشب
 رویکرد سنتی به ژانر شعر به عنوان قالبی برای بیان اندیشه، سروده‌های مظفری را ذهنی، محتواگرا، صریح، عربان و کم‌وبیش ژورنالیستی کرده است که اگر نبود وجه شهودی آثار، خواندن شعرها می‌توانست ملال‌آور باشد اما چنانکه ذکر شد، این شاعر توانسته جای خالی بیان عینی را با اندیشه‌ای غنی و تخیلی شگرف پر کند. این بیشتر در نوسروده‌های شاعر در وزن عروضی و قافیه‌بندی قالبب کلاسیک نتوانسته دامنه پرواز خیال او را محدود کند:
 سواران آمدند /و بر ترک اسبها / جنازه به سوغات آوردند / ماه از کمین برخاست / و دلگیرتر شیی را / زمین به نظاره ایستاد.

با بالاترین سرعت، بدون قطعی دانلود کنید

حجم نامحدود و پرسرعت با انتخاب اینترنت باکیفیت